

کتابخانه آصفیہ کارِ عالی حیدر آباد دکن

نمبر داخلہ: ۱۹۹۲

تاریخ مغلہ آخر آبان ۱۳۲۱ھ

نام کتاب ..... غایتہ البیان

فن کتاب . . . . . / ۱۸۱۰

نمبر کتاب در فن مذکور . . . . . ۲۶۴

1907  
5/1A





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في دينه  
السلامة والنجاة  
والهدى والضلال  
والنور والظلمة  
والحيات والموت  
والعقاب والجزاء  
والجنة والنار  
والعز والذل  
والكرم والفضيلة  
والعيب والذلة  
والعز والذل  
والكرم والفضيلة  
والعيب والذلة

بسم الله الرحمن الرحيم





جَاهِلٌ وَإِنَّ كَثِيرَ الْقَوْمِ لَا جِلَّةَ عِنْدَهُ صَغِيرٌ إِذَا انْقَبَضَ عَلَيْهِ الْحَافِلُ وَطَقَ

[illegible][illegible]



مکہ بنیخاست کی برخاستہ چار بنیخاست چار پراستانہ گفت گفتند

مَتَى قَالَ مَتَى قَالَا مَتَى قَالُوا ادْخُلْ دَخَلَ دَخَلُوا بِهِ

کے گفت کے گفتند در آمد در آمد چرا در آمد

مَنْ دَخَلَ مَوْءِدَ خَلَامَتِهِ دَخَلَ خَطَاةَ مَا أَخَذَ فِيهِ

کے درآمد کے درآمد  
برآمد  
برآمد برآمد شد چلا برآمد

متی خرجا متی خرجوا ضرب غنما ضربوا له ضرب له ضربا له ضرب

کے برآمدہ زو زودہ جرائد جرائد

ضمان مخفی بودن در لایحه ضمانت در لایحه ضمانت

کے تئیں چرائیں

مَنْ أَكَلَ مَتًى كَلَامَ شَيْءٍ بِشَيْءٍ يَأْتِيهِ شَيْءٌ مِمَّا يَكُونُ

کے خورد کے خورد آشامید آشامید کے آشامید

لَمْ يَسِرْ بِالْمَشْرِقِ وَلَا بِالْمَغْرِبِ وَلَا شَرَّ بَانَ لَهُ لَا شَيْءٌ يُونُ وَهَرَقَ

پرا آشامیدم در چای از آشامیدم

مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ مَفْرَحَانِ

بزرگوارش شدند    بزرگوارش نمیشود    چرا خوش نمیشوند    غمگین شدند

مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ يَتَلَوَّنُ لَوْنًا

بزرگترین مسجد در ایران است که در شهر تبریز واقع شده است. این مسجد در سال ۱۰۸۶ هجری قمری ساخته شده است و در سال ۱۲۸۶ هجری قمری ترمیم شده است. این مسجد در سال ۱۳۸۶ هجری قمری بازسازی شده است و در سال ۱۳۸۶ هجری قمری افتتاح شده است.

فَعَلُوا بِمَنْ فِي يَدَيْهِمْ مِمَّا يُحِبُّونَ ۚ فَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ يُفْعَلُ بِهِ ۚ

١٠٠

سید احمد علی خان صاحب

[illegible]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ لِكُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلِّ مَأْكَلٍ وَكُلِّ مَقَامٍ وَكُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلِّ مَأْكَلٍ وَكُلِّ مَقَامٍ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَالِغَالِ

تند آسویت از آب تفعل آموختند کے آسوز کے آموز

تَقِي مَعْنَى تَحْتَمِلُ بِحِوَالَةِ الْكَلَامِ وَنَحْوِهِ

کے جس کو وہ کے ہم گرد کے جس کو وہ جہاں ہم گرد جہاں ہم ہیں

کرموشت الحاضر جنت جنتا جنت لکھنؤ

بیان موقوف حاضر آدمی تو کبریا آمد پشاد و زاده پشما پشمان

© 2004 Blackwell Publishing Ltd *Journal of Internal Medicine* 255: 105–112





















او ارض الحرام و ارض الشبهه و ارض الخبيثه من اليوم اين ذهب السلطان  
 يا زين محمد سر يا زين جبرئيل سر امروز که رفت بادشاه  
 ذهب لصلواته في المسجد من غل الملك اين يذهب يذهب لجل الصلاه  
 رفت براي نماز جمع در مسجد سر بفرماييد اينجا در کجا بود روزه برای شکار  
 من في اجمعته يضطادج يضطاد في حقه للفرع في طرف البحر من اليوم من كان  
 سر که ام جانب شکار کند شکار کند در جانب معرب تا تازه دريا سر امروز که رفت  
 في حضرة الملك في خدمته كان عنده القاضي المفتي و ارباب الفضل فيكم  
 بد نگاه بگذار و خدمت او چ بود نزد يك او قاضي و مفتي و صاحبان فضل با هم سخن ميگويد  
 في سيرة الصالح و الملوك من بالامس من كان عند الملك كان عند الوزير  
 در غرض اين بنويسد و بادشاهان سر در دير در که بود نزد يك شاه چ بود در دير و در  
 من الان من عند السلطان كان عنده جميع الامراء من ابي اخي عالم يادكم  
 سر اين وقت كه يك بادشاه چ بود نزد و شش به سر داران سر ي برادر عالم چ بود  
 اسمها كان اسمها ياخي عالم محنتكم اسمها كان اسمها من في بلادكم من الامراء في  
 چ نامش جهان سر ما ي برادر عالم چ بود نامش جهان سر و كهيت در شهر ما ي شكار سر داران  
 هذه الاوقات فيها السلطان و امراء من في قوتكم من الصالحاء و العلماء  
 درين روز ما چ داران بادشاه است و سر داران او سر و كهيت در شهر ما ي شكار سر داران  
 فيها كثرية من هل تعرف احد منهم نعم اعرف فلانا و فلانا و فلانا من  
 چ در و بسيار كهيت سر ما ي شكار سر داران چ بله چي شناسم فلان و فلان و فلان سر  
 مولاي هل تعرف احد من اولياء مدينتكم نعم اعرف الشيخ احمد بن  
 ابصاحب من آيا سيداني كسي الا اولياي ما ي شهر ما ي چ بله سيدالمشيخ احمد بن موسي  
 قطب الدين او شريك في الشيخ محمد بن احمد انبال و الشيخ امير خسرو كان مولد بجمون  
 قطب الدين او شكار كافي او شيخ محمد بن احمد انبال او شيخ امير خسرو او بود در اديوم او در مدينت ما ي  
 و منهم الشيخ محمد بن صديق الدين سراج دهلي و غيره من الاولياء و العارفين بالله  
 و بعض اديان است محمد بن صديق الدين سراج دهلي و سواي ايشان از اوليا و شكار سر داران بچي اسود  
 الله في الدارين امين من في بلادكم من العلماء في علم الحديث فيها ما من  
 در خدا باريان در در دو خانه سر كهيت در شهر ما ي شكار سر داران چ بله چي شناسم فلان و فلان و فلان سر  
 مدينتكم من الفضلاء فيها خلق كثير من في قوتكم من المدايين  
 بنويسد ما از فاضلان چ در و چاهون بسيار است سر كهيت در و بنويسد ما از فاضلان چ بله چي شناسم فلان و فلان و فلان سر  
 فيها هم غفير من هل تعرف احد منهم نعم اعرف فلانا من في قوتكم  
 در و چاهون بسيار است سر ما ي شكار سر داران چ بله چي شناسم فلان و فلان و فلان سر

فان  
 عرفان عباد  
 انبيا و رسل حق  
 و در استن و رسل  
 شدن است

فان  
 عرفان عباد  
 انبيا و رسل حق  
 و در استن و رسل  
 شدن است

من الشعراء **ح** فيها رجل واحد **س** من في بلادكم من الفصحاء **ح** فيها رجل  
 از شاعران **ح** در مردیست **س** کسیت در شهرهای شما از فصیحان **ح** در مردی مردانه  
 فلان وفلان **س** من فی قریبتکم من الامراء **ح** فيها خلق كثير من اهل النخوة  
 فلان وفلان **س** کسیت در دیر شما از امیران **ح** در و مخلوق بسیارست از صاحب سخاوت  
 والخير والعلم والشيعة **س** ومن فی مصرکم من التجار **ح** فيها اناس كثيرون  
 ونيكوي **ح** علم و دلیری **س** و کسیت در شهر شما از سوداگران **ح** در مردم بسیارانند  
 من اهل الصلاح **س** هل تعرف احد منهم ام **ح** نعم اعرف جملة فلان  
 از صاحب ثوابت **س** آیا میدانی کسی را از ایشان یا نه **ح** بلی میدانم گروهی را فلان  
 وفلان وفلان **س** من في مدینتکم من العلماء الماهرين فی الحکمة **ح** منجم  
 وفلان وفلان **س** کسیت در شهر شما از حکیمان کاملان مشافان و حکمت **ح** بعضی  
 فلان وفلان **س** یاسید هل لک صحبت بالسلطان ام **ح** نعم ولكن لا یسم  
 فلان است و فلان است **س** ای سرداران من آیا حاصل است ترا منشی شاه یا نه **ح** بلی و لیکن گفتند  
 کلای لا یقبله **س** یومولنا هل تعرف للشیخ عبد القادر الجیلانی **ح** نعم اعرفه وهو  
 سخنم بخوبی شنیدم **س** ای مولای من آیا میدانی شیخ عبد القادر جیلانی را یا نه **ح** بلی میدانم او را  
 سلطان الاولیاء وانا مرید له فی الطريق **س** یومولای هل تعرف الطريق الی الله تعالی  
 و او بنیاد اولیاست و من مرید اویم در طریقت **س** ای آقای نامدار من آیا میدانی راه جانب خدا  
 ام **ح** اعرفها **س** و ما **ح** و هو متابع الی صلیح **س** یومولای هل قوت فی علم  
 یا نه **ح** میدانم او را **س** و جدیت آن **ح** و پیروی منی صلی الله علیه و آله و کس **س** ای برادر من آیا خواهی  
 الحدیث ام **ح** نعم قریبت فی علم **س** یومولای هل قریبت فی مصر **ح** عند من  
 حدیث یا نه **ح** بلی خواندم در آن **س** در کدام شهر خواندی **ح** خواندم در مصر **س** نزد که  
 قریبت **ح** قریبت عند فلان **س** هل قریبت فی علم الاله **ح** نعم قریبت فی علم الخ  
 خواندی **ح** خواندم نزد فلان **س** آیا خواندی در علم آله **ح** بلی خواندم در علم نحو  
 والمنطق والبیان والعروض والبديع **س** یومولای هل تقول الشعر ام لا **ح** لا یا  
 و منطلق و بیان و عروض و بدیع **س** ای برادر من آیا می گوئی شعر یا نه **ح** نه ای  
 اخي **ح** کیف اقولہ والنبي صلی الله علیه و آله **س** یومولای هل لک قصد فی اخذ خدمت  
 برادر من و چگونه **ح** و حال اینکه نمی گفتش **س** ای فرزند من آیا برای تست اراده در گرفتن خدمت  
 من السلطان ام **ح** نعم لی قصد فی اخذها حتی کون خادما للعلماء والفقهاء  
 از پادشاه یا نه **ح** بلی برای خدا اراده است در گرفتن آن تا شوم خدمت کنند بر آگاهان و درویشان  
 والصالحين **س** یاجیبو هل لک خوانة ام لا **ح** نعم عندی خوانة **س** ما **ح**

**ج و هو العجز والتقصير** یا اخی مکمل الحمار بالشرع التشریف ج حل العین  
 ج وان عاجزی و خوف است از خدا س ای برادر من چیست حدیثی در شرع برکت ج اندازد او چهل  
 دار امن الی جهات الاربع من کل الجوانب یا سیدی هل قلبک  
 خانه از اطراف چارگان از هر اطراف س ای سردار من آیا دلت  
 یحی احد من الناس ملاح **ج نعم یحیا النبی صلی الله علیه وسلم**  
 دوست میدارد کسی از آدمی یا نه ج بے دوست میدارد بنی درود فرستد خدا بر وسایل دوست  
 و اهل بیت من هل تحب غیرهم **ج نعم احب الی وای المسلمین من هل**  
 دوست بخانه او را س آیا دوست میداردی عزیز من دوست میدارم پدرم و مادرم و شما را س آیا  
 تبغض احد من الخلق **ج نعم ابغض من لا یطیع الله و رسوله و لا**  
 دشمن داری کسی از مخلوق ج بے دشمنی میکنم کسی که فرمان برداری نکند خدا و رسول او را دوست  
 الصالحین یا مولانا این تسکین باللیل **ج اسکن فی بیت سیدی من**  
 یاران پیغمبر اس ای صاحب کجای بختی شب ج میباشم بخانه مولای خودم  
 این بیت سیده **ج بیته المسجد من این تسکین بالنهاج**  
 کجاست بخانه صاحب تو ج خانه اش مسجد است س کجای میباشی در روز  
 اسکن فی بیتی عند اهلی من یا مولانا هل تحفظ القرآن ام لا **ج نعم**  
 میباشم در خانه ام نزد اهل خودم س ای مولای یا آیا یاد داری قرآن یا نه **ج نعم**  
 و هو حافظی و انا اتمس یا اخی ام لا تحفظ القرآن **ج لانه علی شاق**  
 دوست نگهبانم و من میخواهم س ای برادر من چرا از بر کنی قرآن ج آنرا که برائتین از بر کنی  
 من یا اخی کم قوا طیب القرآن **ج اقرب سبعون اخیه فی کل تسبیح**  
 س ای برادر من چندی دوست میکنی به قرآن ج میخواهم بهفتصد تمام میکنم در هر برات  
**صراطک من متی تطالع فی لک کتاب** اطالع فی الحدیث و التفسیر  
 بکار س که مطالعه میکنی در کتابها ج مطالعه میکنم در حدیث و تفسیر و  
 التصوف آخر النهار **ج وائی وقت تطالع فی الفقہ** اطالع فی  
 تصوف در آخر روز س کدام هنگام مطالعه میکنی در فقه ج مطالعه میکنم در  
 بعد صلوٰۃ الظهر و اول اللیل **ج و من فی السهام و البندق** ج جاری  
 پس نماز ظهر و خشتین شب س دکی می اندازی تیر و غولها ج می اندازم  
 ذلک بعد صلوٰۃ العصر وقت ما رکی علی الخیل **ج بعد صلوٰۃ العصر**  
 آنرا بعد نماز عصر وقت سوار شدنم بر اسب پس نماز سحر  
 ما تفعل **ج لی اورد افروها الی قریب الظهر** شما اکل الطعم و ارقدا  
 آنچه میکنی ج برای من و وظیفه است میخواهم اورتان نزد یکم ظهر پس از آن میخواهم خودی بخورم



القیلولة من اهكذا ابكمج نعم هذا دالی وهذا طوری  
 القیلولة من یسجین است عادت شجاج ایله هانست عاقم و هانست طورین و  
 هذه عادتی من یاسیدک کیف الطریق الی بلادکم هل  
 هانست خوی من کس ای سردار من چگونه است راه سوی شهرهای شما آیا  
 هی مخوفة ام لا ج هی مخوفة یس یا انخی هل ماء البحر مال ام  
 انزارة ترسناک است یا بیج آن خطر مندست من ای برادر من آیا آب دریا شورست یا  
 حلوج نعم فی بعض الجزا ترخلو و فی کثرا ما کن مله اجابه  
 شیرین ج ربی در بعض جزیرهای شیرین است و در بسیار جاها شوریدار یلخ  
 لا یمن الشرب ابداس و کیف یغیر طریق البحر من یکبج یا انخی طریق البحر  
 نتواند نوشیدن گاهی کس و چگونه می شناسد راه دریای کیک سوار شود و راج ای برادر من راجه  
 معروفة عند اهله کما ان طریق البحر معروفة عند المسافین  
 معلوم است نزد اهل دریا چنانکه برآئینه راه شکی معلوم است نزد سفرکنندگان  
 فیه من و یأخذون معهم فی الحزاد ام لا ج یاخذون معهم  
 درو کس و میگیرند همراه شان در دریا توشت یانه ج میگیرند همراه خودشان  
 و الخطب و الحب غیر ذلک من و کیف قطع و یبحر النیل یصبح قطع حلو  
 و یسیر و غله و سواهی آن کس و چگونه است مزه دریای نیل در مصر ج مزه آن شیرین  
 و هو من الجنة کما فی الحدیث من یاسیدک هل فی البحر قطاع الطریق ام  
 و ان از بهشت است چنانکه در حدیث است من استی سردار من آیا در دریا رزقان اند یا نه  
 ج فیه لا و نه و لولندیر و غیر هم من یا مولانا ما اسم فرسکم ج  
 ج دران قوم افرنج و ولندیز و غیر ایشان اند من ای مولای من نام اسب شما چیست ج  
 اسمها الریاح من ما اسم سیفکم ج اسم القاتل من و ما اسم قوسکم  
 ناش ریاح است کس و نام شمشیر شما چیست ج ناش قاتل است من و چه نام کمان شما  
 ج اسم خیر زان من و ما اسم سهمکم ج اسم العاطب من و ما اسم  
 ج ناش خیر زان است کس و چیست نام تر شما ج ناش عاطب است کس و چیست  
 ج اسمکم الجراح من و ما اسم ترنیککم ج اسم الحادی من  
 نیزه شما ج ناش جراح است کس و چیست نام سپر شما ج ناش حادی است کس  
 و ما اسم قوسکم ج اسم العین من و ما اسم قطیعتکم ج اسم  
 و چیست نام جواز شما ج ناش عین است کس و چیست نام ناله شما ج ناش  
 الصبای من و ما اسم یثرتکم ج اسم الوایة من و ما اسم نهرکم  
 صبا است کس چه نام چاه شماست ج نام او را ویت است کس و چیست نام نهر شماست ج







اشهره ج اشهره شوال وذوالقعدة وذوالحجة تس يا اخي ما احسن  
ما بهای ان جر ما بهای شوال وذوالقعدة وذوالحجة تس ای برادر من عجب  
وینم نمک وما افصح لسا نکر وما اقوی جنا نکر وما احسن یکر  
روی شما و عجب خوش بیان است زبان شما و عجب نو است دل شما این و عجب نیکوست نوی  
فالحمد لله على ذلك انت مرجل كالاسد انت رجل كالجمل انت  
بس همه ستایش برای خدا بر آن تو مردی هستی مانند شیر تو مردی هستی مانند شتر  
رجل محدث انت رجل باع في جميع العلوم انت ما هـ  
مردی هستی داننده علم حدیث تو مردی هستی فلیق در همه علما  
الحكمة انت رجل بليغ وانت رجل صالح انت رجل عارض كل  
حکمت تو مردی بیغ هستی و تو مردی نیک هستی تو مردی خدشناستنی ج این  
ذلك حسن ظنكم وما كان منها في فضل الله والحمد لله الجواد يا اخي  
همه نیک گمان شماست و بر چه شایسته از ان جنبه بایست فضل خداست و همه شایسته برای خدا  
توقد بالنهار ارقدا فقتل قبلوا له و اذا قمت من النوم ما ذا تقو  
در روز ج خوابم نیکم خفتن روز س و هر که که خیزی از خواب کدام بیدار شو  
ج اقول الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتي واليه النشور يا اخي  
ج میگویم همه شایسته خدایکس زنده کرده مرا پس زان کرده که دعا و لبوی اوست برخاستن بعد مردن  
اردت النوم ما تفرج اقراء قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب  
خفتن خواب را چه بیدارم ج میخوانم سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ  
الناس و آية الكرسي يا اخي قف على باب مولاك دائما ولم  
ان س و آیه الکرسی ای برادر من بایست بر در مولا ی خود همیشه و برای چه  
ذلك ج لعاء يوحى ك وفتح باية لك لان من وقف على باب الكريم  
آنست ج شاید که اورم کنند و گشاید در خود برای تو برادر که بر آئینه بر که باشد در صاحب کرم  
لا نجيب س يا اخي كن في صحبتي دائما ولم ذلك ج لان صحبتك  
محروم نشود س ای برادر من باش در همراهیم همیشه و برای چه ان هست ج زیرا که بر آئینه سهرای تو  
تفغني دنيا واخرى س يا صاحبي دفعني في سفرى ولم ذلك  
سود دهم در دنیا و آخرت س ای یار من همراهی کن مرا در سفر من و برای چیست آن  
ج لان النبي صلى الله عليه وسلم قال اصحب الله فيقول ليطيق س  
ج زیرا که بر آئینه بنی در و در اند خدا بر و سلام فرستد فرمود همراه که دوست داشتنی است  
يا صاحبي اجلس عندى لحظة واحدة ولم ذلك ج لانى استيا

ما بهای ان جر ما بهای شوال وذوالقعدة وذوالحجة تس ای برادر من عجب

يك س يافلان لا بجلس عندي ايداج ولم ذك لا بنة

بنتوس ای فلان نمی نشینی <sup>نزدوم گاهست</sup> ج و برای جیت آن زیراکه بر آئینه  
استوحش منك س یا اخي لا تصعب الا خیار ولم ذك ج

گزینه میکنم از تو س ای برادر من همراهی نکنی نیکان را و برای چه آن ج

لا نهضيد لولك على طريق الله تعالى س هل لك حادثة في شرب

زیراکه البته آنها را بنهادت بر راه خدا برتر س آیا برای توست خود در نوشیدن

القهوة ام لا ج نعم لي عادة وهي تعينني على قيام الليل وتلاوة

قبوه <sup>بله</sup> ج ب ای برای من خوسهست و آن مدد میکند مرا بر ایستادن شب و خواندن

القران س يا وليد لا تكثري في شرب القهوة ولم ذك ج لا نهض

و آن س ای فرزند زبانی من در نوشیدن قهوه و برای جیت آن ج زیرا که بر آئینه

يا بستان وطبعك يا بس وهي منشقة للدماغ س يا اخي لا تكثري في شرب

او خشک است و طبیعت تو خشکست و آن کشته برای رطوبت دماغ س ای برادر من زیادتی کن

القهوة الا اذا طبعك رطب س لا تكثري في شرب الماء خصوصا

قبوه <sup>بله</sup> ج مگر در تنگه طبع تو ترست س بسیار کن در نوشیدن آب بخصیم

بعد الطعام ولم ذك ج لانه يضر بالبدن ويفسد الطعام س

پس طعام و برای جیت ج زیرا که چهر آئینه او ریخ و با جسم و خرب کند طعام خوردنی س

واذا اردت شرب الماء فاشربه في اثناء الطعام و يشد ثمة

و هرگاه قصد کنی نوشیدن آب پس نوش او را در میانه خوردنی طعام و بهر

انفاس ولم ذك ج لانه للسنة والحكمة فيه س يا وليد اذا

دمها و برای جیت آن ج زیرا که البته آن برای طریق پیغمبرست و حکمت است در و س ای فرزندم هرگاه

اردت الاكل فلا تأكل الا على الجوع ولم ذك ج لانه

فصد کنی خوردن پس محوز <sup>مگر</sup> برگرستی و برای جیت آن ج هرگاه

يضر بالبدن والطبيعة س يا اخي لا تتكلم الا عند

نقصان از جسم و طبیعت س ای برادر من سخن مکن مگر وقت

الضرورة لا كلام ولم ذك ج لان الملائكة تكتب

ضرورت برای سخن و برای جیت آن ج چرا که البته فرشتگان نویسند

كل ما تقول س يا وليد هل جاء الغسال بالتياب ام لا

هر سخن را که گوئی س ای فرزندم آیا آمد گاه دز به بار چه بله

ج نعم جاء بها وهي عشرة جدد بيض س اليوم هل

ج ب ای آوردش و آن ده مارچه نو است س امروز آما

سن اليوم هل جاء الكتاب بالكتاب ام لا **ج** نعم جاء به المائدة  
 سر امروز آیا آمد نویسنده به کتاب یا نه **ج** بے آورد و شربش بگذاشت  
 سن هل جاء الخادم بالسمن من الشوق **ج** نعم جاء به  
 سر آیا آمد خادم روغن گاو از بازار **ج** بے آورد و شربش  
 ولكن عيتق وقار منقن سن يا ولده هل جاء الضفء  
 و لكن آن كه به دو سینه بدو كنده است سن ای فرزند آیا آمد صیقل گر  
 بالسيف ام لا **ج** نعم جاء وصقله مليح سن يا اخي هل جاء الخمر  
 مع شمشیر نه **ج** بے آمد و صیقل آن خوب است سن ای برادر تم تیار آمد نصاف  
 باليوم ام لا **ج** نعم جاء به ولكنه قليل وضعيف سن هل  
 گوشت امروز یا نه **ج** بے آورد و شربش و لكن آن انگ و کم زور است سن آیا  
 جاء اخذ بالخصرة من السوق اصلا **ج** ما جاء بها احد سن اليوم  
 آورد کسی نه از بازار یا نه **ج** نه آورد و شربش کسی سر امروز  
 ما ذا اخرجتم لنا من الطعام **ج** بطخنا لكم لحمًا و اتراس  
 چیست آنکه بخرجید برای ما از طعام **ج** بخرجیم برای شما گوشت و برنج و سبزی  
 قل للطبخ بطنه الطعام سن يا سیدی فی ائی وقت  
 بگو مطبخ را بزند خوردنی را سن ای سردار من کدام هنگام  
 ليتعدا **ج** يكوز مستعدا بعد المغرب سن يا اخي  
 آماده شود **ج** آماده خواهد شد بس مغرب سن ای برادر من  
 هل تاكل الطعام عندنا هذه الليلة **ج** يا كل عندكم خبز  
 آیا خواهید خوردن نزد ما این شب **ج** خواهیم خورد نزد شما نان  
 لنا طرکم سن يا اخي ائی شئی تشبهه طبیعتکم من المأكولات  
 برای خاطر شما سن ای برادر من کدام چیزه خواهد آید از طبیعت شما از خوردنی ها  
 حتى نطبخ لكم **ج** يا مولانا نفسی يريد اللحم والخبز  
 تا آنکه بپزم و در را برای شما **ج** ای صاحب نفس من نمی خواهد گوشت نان  
 ولا رز واللبن والعسل والحل ان لا يكون عليك  
 و برنج و شیر و شهد و سرکه و سرکه اینكه نشود بر تو  
 تكليف في ذلك سن يا اخي ائی شئی تميل اليه  
 در آن **ج** سن ای برادر من کدام چیزه مایل میشوی  
 طبیعتکم من الفواكه الرطبة و البياض **ج** شقه الرطبة

والتفاح والخوخ والزبيب والبطنس هل تاء كل لان تحت  
 و شفتالو و سوز و خربزه و کس آيا ميخوري اين وقت زيب  
 القهوه شيتاج نعم اءكل قرص بنفساش نس يا اخي متى تسافر  
 قهوه چيني را بج بے ميخوم کرده از بهر نامخوش که به شد سس اي برادرم که سفر کنی  
 الى طنك اسافواذ اخلصت لي قرية من السلطانس بما تغفل  
 سوي زادوم خلدج سفر کنم هرگاه بهت آيد مراد هي از بادشاه سس چه کنی  
 بهاج اريد ان اجعلها وقفاً باسم الفقراء والحفاظ والعلماء  
 بدان بج اوده ميکنم ايترا کرد انش وقف بنام محتاجان و حافظان و عالمان  
 نس يا سيدك هل تريد الزواج ام لا بج نعم اريد الزواج لا  
 سس اي سردار من آيا اراده داري تلاح کردن را يا نه بج بے قصد دارم تلاح کردن را  
 من سنة النبي صلى الله عليه وسلم نس يا اخي هل تزوجت وطنك  
 از سنت نبی است درود رساند خدا بر او و سلام چاه سس اي برادرم آيا تلاح کردی در وطن خود  
 ام لا بج تزوجت واحدة نس يا مولانا لم لا تزوجت بج لا تزوج  
 يانه بج زوجه گرو انديم کيد زن را سس اي مولانا ما چرا زن زن کردی بج زن نمی گنيم  
 لاني غير فارغ من عبادة الله تعالى يا سيدك هل عندك اولاد  
 بج نه که برآيند من خالي نيم از بر شيدن خدا بر سر سس اي سردار من آيا نژد و فرزندان اند يا نه  
 بج نعم لي اولاد ديعت الله شهر السنس و كم عدد البت  
 بج بے برای من فرزندان آن اند بشمار ماهي سال سس و چندست شمار دختران  
 عندك بج عندي بنات بعدد شهر الحرامس متى رقت وطنك  
 نژد تو بج نژد من دختران اند بشمار ماهي حرام سس که گذشتن سکن خود را  
 ج فارقتهم يوم عاشوراء نس ومتى تدخل وطنك بدخلك يوم  
 بج گذشتن روز دهم ماه محرم سس و کی در آن سکن خود را بج در ايم او را روز  
 العيد انشاء الله تعالى يا سيدك من ذا ايت في غربتك من الصلح  
 عيد اگر خواهی خدای بر سر سس اي سردار من کیست آن کردیدی در سافرت خود از بنگان  
 ج زابث جاعفيرا نس هل تعرف احدا منهم بج اعرف منهم  
 بج و ديم جماعت کثيرا سس آيا سيدان کسی از ایشان بج آيم و ايم از آنها  
 الشيخ بهاء الدين نقشبد نس و كيف رايت به بج رايت يومنا  
 شيخ بهاء الدين نقشبدرا سس و چگونه دیدی او را بج دیدش روزي  
 من اكل ايام جالساً بين اصحابه علي كرسبي من يا قوت  
 از روزي تا نشسته در میان با بران خود بر کرسی از با قوت

اي اخي قهوه

اي اخي تلاح

ف

ف

ف

ف

ف

ف

ف

ف

ف

حَمْدُ الْعَظَمَاءِ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَهُمْ أَمْرُهُمْ وَدُنْيَاهُمْ سَاسِيسُ الْمَلِكِ  
 سید بیکور مردم را و ساسوخت ایشان را و دنیا و دین را سید بیکور  
 إِلَى بَعْدَ وَدَخَلَهَا مِنْ ذَا رَأَيْتَ فِيهَا مِنْ الْأَقْطَابِ جَ رَأَيْتَ فِيهَا  
 رسیدی تا بگذرد در آمدی و در کسیت آنکه دید پس درو از قطبان ج دیدم در آن  
 السید محی الدین عبدالقادر الجیلانی جالساً فی مسجد علی کرسی  
 سید زنده کننده دین عبدالقادر ساکن گیلان را نشسته در مسجد خود بر کرسی  
 مِنْ دَرَةِ بَيْضَاءَ وَهُوَ يُوْظِرُ النَّاسَ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى  
 از گوهی سفید و او پند سید مردم را و میخواند ایشان را از سوی پرستش خدای برتر  
 مِنْ ذَا رَأَيْتَ فِي سِيَا حَتَّى مِنْ الْأَبْدَالِ جَ رَأَيْتَ جَمَاعَةَ مِنْهُمْ  
 کس و کسیت آن کردیدی در سیرت از ابدال ج دیدم گروهی را از ایشان  
 سَاسِيسُ وَادَّاجْتَمَعَتْ بِأَحَدٍ مِنَ الصَّالِحِينَ بِأَيِّ عَيْنٍ تَوَاجَّحَ الْأَعْيُنِ  
 کس و هرگاه بکجا شوی بکس از نیکان یکدام چشم بنیش ج بنیم و او را چشم  
 التَّعْظِيمِ وَالْوَقَارِ سَ وَادَّاصَّاحِبَتْ أَحَدًا مِنْهُمْ مَا تَطْلُبُ صَنِيعَ اطْلُبُ  
 بزرگی و مرتبه کس و هرگاه بهنشی بکس یکی را از ایشان چه خواهی از او چه خواهی از او  
 الدَّعَاءُ بِصَلَحِ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَيْفَ تَنْظُرُ فِي جِوَاهِرِ الْأَمْثَلِ  
 دعا برای نیکوئی کارهای دنیا و آخرت کس و چگونه نگاه کنی ج بنیم و او  
 كَانَهُ اسَدٌ مِنْ أَسْوَدَ اللَّهِ تَعَالَى يَا خِي انْظُرْ مِنْ عَلَى الْبَابِ وَاقْفِجْ  
 گویا و شیر است از شیران خدای برتر کس ای برادر من کسیت بر در بسته ج  
 يَا مَوْلَايَ الْأَمِيرُ وَاقْفِجْ الْأَمِيرَ عَلَى بَابِ الْفَقِيرِ سَاسِيسُ  
 ای صاحب من امیر بسته است امیر بر در فقیر کس ای سرور من  
 مَنْ عَلَى الْبَابِ وَاقْفِجْ الْفَقِيرَ وَاقْفِشْ الْفَقِيرَ عَلَى بَابِ الْأَمِيرِ  
 کسیت بر در بسته ج فقیر بسته است بدست فقیر بر در امیر کس  
 يَا وَلَدُ اعْطِ الْفَقِيرَ أَلْفَ حَمِيمٍ مِنْ أَيْ خِزَانَةٍ اعْطِشْ أَعْطَاهُ  
 ای فرزندی بخش برای فقیر هزار دینار ج از کدام گنج خانه و بخشش ج بخش او را  
 مِنْ خِزَانَةِ الذِّكْوَةِ سَنَةً فِي كَيْسَةِ سَنَةِ حَيَاتِهِ كَجَلَا حَيَاتِهِ  
 از گنج خانه زکوة کس ای سرور من در کدام سال هر روزی ای برادر من هر روز  
 سَنَةً ثَلَاثِينَ وَخَمْسِينَ سَنَةً بَعْدَ الْمِائَةِ وَالْأَلْفِ مِنْ هَجْرَةِ  
 سال سی و پنج و پنجاه سال پس صد و هزار از هجرت  
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَتْ حِجَّةُ الْجَمْعَةِ سَاسِيسُ يَا خِي إِذَا  
 نبی و نیا خدای را سلام رساند و بود حج روی جمعه کس ای برادر من هرگاه

این کلمات را در روز  
 جمعه بخواند

حجیت فرزند نسیبک فی تلك السنة **س** ولم ذاك **ج** لان البی **ص**  
 نجی کن پس زیارت پیغمبر خود کن بعد از آن سال **س** و چرا آنست که زیرا که بنی درود  
 الله علیه و آله و سلم قال من حج ولم یزرنی فانا جفانی **س** یا اخی اذا  
 خدا برو و سلام فرستد و نمود که یکم حج کرد و زیارت نکرد پس فریاد می کرد که میرا ای برادر من هرگاه  
 كنت فی الصلوة او عند ولی الله فاضحراً قلبك **س** و اذا كنت  
 باشی در نماز یا نزد ولی خدا بس حاضر کن دل را اس و هرگاه باشی  
 عند الملوك فاحفظ لسانك و اذا كنت متشی فی السوق  
 نزد پادشاهان بس نگاهدار زبان را و هرگاه باشی روان در راه  
 فاسرع فی مشیتك **س** یا اخی ولم ذاك **ج** لانه سنة بیتك  
 بس جلوی کن در رفتن **س** ای برادر من چراست آن **ج** زیرا که البته نیت پیغمبر شماست  
**س** یا اخی اذا شرب الماء فلا یغنیه **ج** لغم لا سنة بینا  
**س** ای برادر من هرگاه نوشی آب بس عیب کن **ج** بله زیرا که البته آن سنت  
**س** اذا قرع عليك الباب لا تجب الا فی ثلاثة **س** ولم ذاك  
**س** هرگاه که گفته شود بر تو در سه جواب بده اگر در مرتبه سوم **س** و چراست آن  
**ج** سنت است **س** و اذا غت باللیل اخلق بابك و اطفئ سراجك  
**ج** مستحبت است **س** و هرگاه خوابی بشب بند کن درت و کفش چراغ را  
 و احوظ اولادك لان ذلك ستة **س** یا فلان اذهب الی  
 و گویا کن فرزندان را زیرا که هر آینه آن سنت است **س** ای فلان برو و سون  
 فلان و قل له یاتی الینا وقت الصبح **ج** فی ای یوم یاتی لیکم  
 فلان و بگویش که آید سوی ما هنگام سحر **ج** در کدام روز آید سوی شما  
 خدا یوم الجمعة یاسیدی الیوم ما را یناک این **ج** كنت  
 بفرما روز جمعه **س** ای سردار من امروز نه دیدم ترا کجا بودی **ج**  
 ذهبت لحاجة لی **س** یا لا مس ان ذهبت **ج** ذهبت  
 رفتم برای کاری برای خودم دیروز کجا رفتم شما **ج** رفتم  
 لحاجة بعض الاخوان **س** یا خادمی هل جاء التجار بالحب  
 برای کار بعض برادران **س** ای جاگرم آیا آورد صاحب شتر بهیزم  
 املا **ج** نعم جاء به البارجة و لکته **ج** احضر **س** و هل  
 یا نه **ج** بله آوردش شب گذشته و لکن آن سبز است **س** و آیا  
 جاء التجار بالفاسل **ج** املا **ج** ما جاء به **س** و هل جاء التجار  
 آورد آنهاگر بجزا یا نه **ج** نه آوردش **س** و آیا آورد در دگر

فافهم  
 ای صاحب کتبه  
 و جانب بخار  
 در درخت  
 فافهم



جاء التجار نعم جاء به وبالقُدوم س و هل جاء المني بالسي  
 ج نعم جاء بها لان س لي اخي ن اراك اليوم متغير الخاطر  
 ج ب آردوش اين زمان س اي برادر من هرايشه من مي بينم ترا امروز دگر گور حال  
 ولم ذلك ج وكيف لا يتغير خاطري الموت خلفه والقضاء امامي  
 س ياسيدي مالي اراك لان متشوش الخاطر ولم ذلك ج  
 لاني ذكرت احوال يوم القيمة ووقوفي عريان بين الخلائق س  
 يا مولانا ما حبيت لراك في هذا الشهر كثير الفرح ولم ذلك لان هذا  
 الشهر شهر رمضان تفتح فيه ابواب الجنان وتعلق فيه ابواب  
 النيران س هذه السنة ما اكثرت فرحك ولم ذلك لان  
 ج لاني حبيت فيها ورايت النبي صلى الله عليه وسلم وذلك علامات  
 القبول س اليوم مرادنا تذهب لاجل زيارة النبي صلى الله عليه وسلم  
 هل تذهب معنا ج نعم اذهب معكم وهي معادتي في الدنيا  
 س اليوم هل لك قصدا تذهب معنا الى البستان ج نعم  
 اريد ان تنزه معكم هناك س يا اخي لم لا تصلح  
 بيني وبين اخيك ج طبع كثير لشرطان تعفو عنهما  
 قلبك س يا مولانا لم لا تصلح مع اخيك لان له عليك حج لانك يا  
 دل خود س ايضا صاحب ما اجر استغنى عنه يا پيرت زيرا كه پرايشه او را بر خود حاج براي آنكه

دعالت جوان  
 وكنه كبري  
 است ياد  
 بيداري ضنين  
 مرا قبطر محراب  
 " "

وكانت  
 في ذلك  
 اليوم

الى الحج **س** فكيف اصطلمت مع عدوك فلا تاج لا نطالعفو  
 مرا در حج **س** و چگونه شستی کردی با دشمن خود که تلاشت حج زیرا که انداخت  
 مني وقد قال الله تعالى فمن عفا واصله فاجره على الله **س** يا اخي  
 بخشیدن از من و البته فرمود خدای برتر پس هر که بخشد و صلح کند او بر خدا است **س** ای برادر  
 لا تصحب الا اهل الدين **ج** نعم لا نعم الحق بل المتابعة **س** يا  
 بنشین کنی که صاحب دین را **ج** بلی نه بلکه بر آنکه اینها را **س** ای برادر  
 جيبني قويد ان اصلك بينك وبين فلان **ج** نعم بشرط  
 دوست من را او بگیر که پیش من تو و میان فلان **ج** بلی کشید باین شرط  
 ان يعطيني حتى كله **س** واذا اعطاك حقا هل يعفو عنه  
 که و بحتی من تا همه **س** و هرگاه دهدت حق تو آیا بخشد از تو نه  
 اهل البيت اعفوا عنه **س** يا اخي اقض حاجتي اليوم **ج** غدا  
 ای اهل بیت ای برادر من معذرت بگو از تو **س** ای برادر من بگو که حاجتم امروز **ج** فردا  
 قضيتهم الك انشاء الله تعالى **س** كلمه فلانا بان يقض حاجتي  
 را و آنرا از آنرا **س** اگر خواهم خدای برتر **س** سخن گو فلان را باینکه روا کند حاجتم را  
 ج ميلم ولكن اكتب حقيقتك في قوطيس واتا اخرضاها  
**ج** بهتر ولیکن من نویسم حقیقت تو در کاغذی و من عرض میکنم  
 علي الان **س** وفي هذا الوقت من اين جئت **ج** جئت  
 آنرا بر روی این زمان **س** و در این زمان **س** از کجا آمدم **ج** آمدم  
 من عند السلطان **س** ومن كان عنده **ج** كان عنده  
 از نزد شاه **س** و هر که بود نزد او **ج** بود نزد او **س** و هر که بود  
 من الفضلاء والفقراء **س** وما يفعلون عنده **ج**  
 از فاضلان و درویشان **س** و همه می کنند نزدش **ج**  
 كانوا يقرؤون في الحديث ومناقبة الصحابة وسير  
 و می خواندند در حدیث و اوصاف پیران پیغمبران و خلعت  
 الملوكة **س** اليوم كان الملك جالسا مسرورا  
 با دشمنان **س** امروز بود پادشاه نشسته شادان  
 وحوله و امرائه و امرائه و لم ذلك **ج** لانه فتح  
 و گردش و وزیران او و سرداران او و حیرا بود آن **ج** زیرا که برائین او فتح  
 بلاد الكفار **س** يا اخي لان من اين جئت **ج** جئت  
 شهرهای کافران **س** ای برادر من این نگفتم از کجا آمدم **ج** آمدم از



الفلائی وانظر الى جلسائه ما يفعلون فيه ج یاسیدی اتی ذہبت  
 فلان و برہن سوی ہشتیان اوچہ یکند دران ج ای سردار من بر آئینہ من ہم  
 الی مجلس و رایت جلسائہ بتذاکرون فی علم الاصول والحدیث  
 سوی نشستگاہ او و دیدم ہشتیان او را با ہم سخن پیرانند در علم اصول و حدیث  
 و کلہم شیوخ اخیار پس یا ولذا ذہب الی البلاد واسأل عن احوال  
 وجیہ ایشان بزرگان و بزرگان افس ای فرزند برو سوی شہر و پیرس از احوال  
 السلطان ما تقول الرعية في حق ج نعم ذہب الی البلاد  
 شاہ چہ میگوی رعیت در حق او چہ بی رفتن سوی بلاد  
 و سالت عن احوال السلطان فی کل المحافل فرأيت كل  
 و پرسیدم از حالات بادشاہ در تمام محفل ما پرسیدیم  
 الرعية شکوا من ظلمه و فسقه و فجور و تدعوا علیه بالهلاک  
 رعیت اگر شکوہ کردند از ستم او و بدکاری او و بزدکاری او و دعا میکنند برو بردن  
 پس یا اخی ذہب الی بیت السلطان و انظر الیه حين یوکب  
 پس ای بہادر برو سوی خانہ نشاہ و نظر کن سوش و قنیک سوار شود در  
 عیسکر کجہ ہمیشی بین رعیت یا مولایا اتی ذہبت  
 لشکرش کہ جگہ رود میان رعیت خروج ای سولای ما بر آئینہ من رفتن و  
 ایتہ حين یوکب کان یلقت یحینا و شمالا ولا یغیب  
 دیدم او را در وقتیکہ سوار میشود بگوشہ چشم می نگریست راست و چپ و فریاد می نکرد  
 استغاثہ ابد و لا یعطی للفقیر ذرا ہا و لا دینار و لا و عتہ  
 کسی کہ فریاد خواست با و برگرفت و نمی داد برای محتاج رو بہ و نہ آشنی و نہ رخصانہ  
 هذا طور الجبارة من الملوک اصلوہ اللہ تعالی فصل  
 این طور ظالمان است از شان نیکو کند ریش خدای برتر  
 اذا اراد الا نسان ان یا کل ما ذا یقول و یقول  
 ہر گاہ قصد کند آدمی خوردن را چہ چیز گوید ج گوید  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم أعنا بہ علی طاعتک  
 شروع میکند بنام خدا کہ بسیار مہربان در نہایت جہمت خدا یا مدکن ما بدان بر عبادت یقول  
 و یا کل مما یشاء و اذا شرب الا نسان الماء  
 و خورد و از این چاہ کہ نرزش بندہ پس و ہر گاہ خورد و آب را چہ چیز گوید  
 یقول فی اولہ بسم اللہ و بحمد اللہ آخر کل مرۃ و شربہ  
 چہ گوید در اول آن بسم اللہ تمام دستنایش کند خدا را در انجام ہر بار و نوشد او را

فنا  
 لفظ بلاد  
 جمع مذکر  
 سر بیست  
 شہر است  
 چہ شہر  
 ہم اطلاق  
 کنند

فنا  
 ابد یعنی  
 اصل یعنی  
 چہ بہت  
 در اصل  
 یعنی ہمیشہ  
 است





وغفر لیتک من ما یقال للكافر تبغیرة الکافر یقال ناهی  
وارز برای مرده تو سس چگونه میشوید برای کافر با تم برسی  
خالد من فی ما یداس و اذا اصحابنا انسان مصیت یقول ناله انا  
دام بکشند در وی نهایت سس درگاه رسید می را  
راجون سس باخی کیفر عا در هذه السنة هل هو ضل ام لا  
باز کرده ایم سس ای برادر من چگونه گشت غلظت و برین سال ای او برست یا نه ج بخان  
صلی احسن کل سنتی و کیف تمیزتک في هذه السنة نخر کل ام بعضی  
برست خوبتر از هر سال سس چگونه است خرابی درخت خرامیت درین سال میوه او را ده کم یا بیشتر  
لا بل نخر که حتی او را ده که لا فی اخوت فکوت فی العام الماضی و هن امن برکاتها  
نه بلکه میوه او سه تنه تا پنج گانهش برای آنکه من برادر دم صدقه آن در سال گذشته و این از برکتی است  
س با ولد استغفی ماء من الجرة یكون باردا ج یاسیدک فی البحر شیئ  
مسترای دردم نبوشانم اب را از سببو خواهد بود سروج ای سردار من در سبب چیزیت  
اسقنی من الزبد الحار و اما نحرار سس اسقنی من الجرة الکبیرة من العقیة  
نبوشانم از او نه ای سس آتش گرم است سس نبوشانم از سبوی کلان ج از کبیرة  
من الحدید سس باخی من الحدید یا مولانا علی العین سس یاسیدک اقطع  
از تو سس ای برادر من از تو ج ایضا صاحب بچشم سس ای سردار من برادر من  
حقا من الخلاء ج من الحما من الصفر ابل من الغبراء سس یا حی و یا قیوم  
میوه از درخت ج از سبب یا باززد و بلکه از غبراء سس ای دوستم ج برادر من  
تاکل البیض و الحرج کانی ما علی کیف کان التوصلی الله علیه و سلم یا کلاه  
خوری خربزه و تر بر ج زیرا که برکتی من نه استم چگونه بنشیند در دریا و دریا و سلام و سستی نمود  
متابعة فی جمیع احواله کالام مالک اکلک لاجل ذلک سس باخی لکن النظر الی  
بیر و او هم در همه حال که ام مالک نخورد و سس بر آن سس ای برادر من ج برادر من  
الارض اما فی الصلوة و غیرها ج لانی اذ کانی عابدا لیهما کما خلقت منی یا صلی  
زین همیشه در نماز و سوا ای آن ج زیرا که برای من یاد می کنم که ای سس من که در نماز و غیره  
لم تشرب من الماء الحار ولا تشرب من الماء البارد ج لانی اختلف نفسی کل  
ج از آنکه من و نمی نوشی از آب سرد ج زیرا که الله من خلاف سس من  
شیئ من یا خادمی اذهب الی السوق واسأل عن احوال الملک ما یقول الناس  
بجزیر سس ای خدمت کننده من برو سو بازار و پیرس از احوالات پادشاه چه میگوید و در حق او ج  
الیوم هیئت من احواله و طواره فوجت کل شیئ من احواله فغیر  
سختی من سس در احوالات او و طواره فوجت کل شیئ من احواله فغیر

شاه  
غنی از هم خسته  
که میوه او نه  
غبار در دوا  
شش لغت



پس الباری حتماً خرجت بامر الله جلالتهم فی البلاد هل رأیت احداً  
 سباً در شب برگاه برودن آمدی حکم من برای تلاش در شهر آفا و فی یوم عشی را  
 یشکوا من احداً منکم لا یاسیدکم ما خرجت بامر الله جلالتهم فی جمیع البلاد  
 که شکوه یکند کسی را نه ج ای سرور من برگاه برآدم حکم تو گشتتم در همه شهر  
 و وقف علی جمیع الناس فی الاماکن الیها خرجت احداً یشکون احداً کانوا یعدون  
 و اسنادم بر مجتبه آدمیان پس یافتیم کسی را که قیامت میگذرد کسی بگوید عافیه  
 للسلطان و للحکام و للشرط بالنصر و الظفر و طول المعایس یا اخی ان رأیت  
 برای سلطان و برای حاکمان و در میان بیاری دهن و دهنی یا پندگی کسی ای برادر من گفتم  
 غیر فایزین بحق لا افعیله ثانیاً فیهم سیدک ما فیک غیر ذلک کثیر  
 عیب پس آگاه کن را آن تا نقشش بر دگر ج ای سرور من نیست ز تو عیبی و تعین تو زیاده گوئی  
 و الا کل و النوم کان التبعی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن من مرأته المؤمنین  
 و بسیار خواهد زیاده خواهد بود که بر آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یکصد نفر از شما را  
 و لدی که لا توقظنی الباری حتماً لصلوة التهجید لانی سهیت انکم یقومون  
 فرزند من بیدار کن مرا در شب بر نماز تهجد زیرا که اگر بیدار نشوید من بخوابم و شما بیدار خواهید  
 پس و لدی که خرجت من المسجد لانی قد صلیت فیه فیس یا اخی اذ خرجت  
 پس ای فرزند من چرا بیرون آمدی از مسجد ج زیرا که بر آید من نماز او کردم و رسول ای برادر من بگو  
 المسجد او کل مکان شریف قلنا یمینک فی الدخول و قد صلیت  
 مسجد را یا هر جامی بزرگ را پیش از آنکه بیرون آید در دروازه و پیش از آنکه بیرون آید  
 فی الخ و ج و لدی که نه سته پس یاسیدک اقم بالقلیل بایتک و الکثیر  
 در بر آمدن و چراست آن ج برای آنکه بپایند این سنگ است اسرار من فایزین کن تا بیک است بسیار  
 و لدی که لانی من طمع جاعس یا اخی لا تكثر التردد فیما بیننا و لانی  
 و چراست آن ج زیرا که البته طمع که گرسنه شدن ای برادر من زیاده کن تا بدو رفت هوای او برای ج  
 نشی ج لا ناخاف من شرکس یا مولانا اکثر الجی الینا فلیم  
 چیز من برای آنکه البته ما می ترسم از بوی تو سس ای صاحب ما زیاده کن تا بیک بین ما و ج  
 ذلک ج لا تا تفح بک لصلاحتک و محبتک لنا س یا و لدی که  
 آن ج زیرا که البته ما شادی شویم تو بسبب محبت و محبت برای ما سس مستزیم برود  
 و الشیخ الفلا و سلم علیه و آله و سلم یقول علی الراس العین و لکن ارسل الی  
 سوی بزرگ فلا و سلام رسان از من برود گوئی او داد ما کند برای من و ج برود چشم و یکین فرست برای او  
 شی علی طریقه الهدی پس و لدی که لانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یؤمن  
 کسی که هدایت را از من برود گوئی او داد ما کند برای من و ج برود چشم و یکین فرست برای او

فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من  
 فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من  
 فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من

فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من  
 فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من

فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من  
 فایزین کن تا بیک  
 است اسرار من



بن شاه جهان ابن البر و كيف احوال السلطان مع امراءه  
بسر شاه جهان بپسر الكبر سس و چگونه هست حالات شاه همراه امير اشترج  
باسيد الاصره مقام الحيرة السلطان يقول ليل و هي يقولون  
اي سرورين کار در جاي حجره است بادشاه ميگويد شب و آنها گویند  
نهار اس و كيف طوره مع رعيت اما طوره مع هم فهو قليل  
روز سس و چگونه است طوره و همراه رعيت ج ليکن طوره و همراه او شان بس او کم رحم است  
حقم اصلح الله تعالى اس باسيد السلطان لعل لا ينظر الى بسيد ابائه  
در باب ايشان ليکن کذا الله تعالى سس اي سرورين سلطان جبراني بنيد سس خوي بدر ان خود  
واجداه و احوال الملوك السابقة يا مولاي هو جاهل  
و سرورين پرخود و حالات بادشاهان پيشينه ج اي واک من او خوانده نادان است  
لا جدك ما ايد و هو يحب الدنيا و جهار اءس كل خطية  
نمی شنود از کسی سختی گاه و دوست دارد و نثار او دوستي ان اس بر خطاست سس  
اخلاقت من اي تنبي خليفه خلقت من العناصير لا يعرج  
برادر من تو از کدام چينه آفزيده شد ج اسريده شدم از عناصر چهار گانه ج و  
الماء والطين والناز والهو آءس يا اخي عنصر الهواء غالب عليك  
آب و خاک و آتش و هواست سس اي برادر من عنصر باد غالب است بر تو و ج  
و حبال الغلب و جهها تحتك لا سفار سس يا اخي عنصر النار على  
سبب عليه است ج و سببش دوستي است بفرار سس اي برادر من عنصر آتش بر فلان  
فلان سس و حبال الغلب و جهها تحتك لا سفار سس يا اخي عنصر  
فلان سس و ج سبب عليه است ج آن تيزي طبيعت است سس اي سرورين من جينم عنصر  
الطين في كل احوال غالب على سوما السبب في ذلك يا ولدي ذلك  
خاک در هر حال غالب است بر من سس و ج سبب در ان است ج اي برادر من ان  
قسا القلب وكثرة الاكل والنوم عقله ليل في كل احوال سس والد  
سختي دل و بسياري خوردن و خوابيدن و کم باک و اندیشه دشمن در هر حالات سس اي برادر من  
ما معاقول لعل لا مثال بل في الدنيا جاء خيرا لا مورا و سببها  
جايه معني کلام سرب در نشاها بگو در حديث آمد نيکو ترين کار را سبب است  
ج معناها اعتدال في جميع الما احسن في الاكل والشرب والكلام  
ج معني آن سبب در نشن در سبب حالها تا اگر در خوردن و نوشيدن و سخن گفتن  
غير ذلك سس يا شينخي ما علامة الشقاوة ج علامتها مخالفة الشريعة في كل  
سبب ان بس اي بزرگ من جبريت ان بر شينخي است ج نشان ان خلاف کرد و خورده يا بزرگ

س



موجوده و آیدها ظهور لام المهدی والدجال و طلوع الشمس من مغربها  
 موجود است و گمان آن پیدا شدن امام مهدی و دجال است و بر آمدن آفتاب از جای مغربها  
 آخر الزمان پس یاسیدک و ای شیء یكون قبل الدجال ج یكون قبل ذلك  
 فرو رفتن آن در آخر زمان پس کجچه پسر دامن که نام چیز خداست پیش دجال می خواهد پیشتر برسد  
 ظهور المهدی و ما اسماء ج اسماء محمد بن عبدالله و فی ای بلد یكون  
 پیدا شدن امام مهدی و چه نام است ج نامش محمد پسر عبدالله و در کدام شهر خواهد شد  
 ج یكون بل مدینة المنورة و فی ایام المهدی من یزل من السماء ج  
 ج خواهد شد در مدینه روشن و در روزهای امام مهدی که فرود آید از آسمان ج  
 یزل عیسی بن مریم من السماء الرابعة على المنارة البيضاء بدمشق  
 فرود آید عیسی علی بنیاد عیدیه حضرت مریم از آسمان چهارم بر مناره سفید دمشق  
 پس یاسیدک یفکون حول الناس فی ایام امام المهدی ج یكون علی احسن  
 ساری هزار سن چگونه خواهد بود و حالهای آدمی در زمان امام مهدی ج خواهند بود در برین حالات  
 الا حوال من العدل والا نضال والرخاء حتی ان الشاة تزعی مع الذئب فی  
 از عدل و انضال و از آن تا آنکه بز خواهد چید همراه کرگ  
 مکان واحد و یقسمه خزائن الارض بین الناس حتی لا یبقی فی زمان فقیر و احد  
 جای واحد و بخشش کرده شود گنجهای زمین میان آدمی تا آنکه باقی نماند در روزگار شر و نیاز  
 فصل ذکر اسماء بعض الاعضاء و غیرها رأس و وجه جهة عدن د  
 فصل در ذکر نامهای بعض بدنهای آن سر رو پیشانی چشم پهلوی  
 حاجب موق قصبة الالف متخربن اذن صمخ سمع  
 ابرو گوش چشم استخوان بینی دوسوراخ بینی گوش سوراخ گوش گوش  
 مسمع العلیا کشفة السفلی خد شارب سبال عنفقه لکبة  
 گوش لب بالا لب زیرین رخساره بروت بروت گوشه دهن ریش  
 عارض ذقن فم لسان لها حنجر حلقوم اسنان  
 رخساره نخلدان دمان زبان گوشت باره نیز حلق فروشته نای دندانها  
 مطاحن یلک ذراع ساعد مرفق اصابع انامل اظفار راح  
 دندانهای بزرگ دست رس دست بازو و دست آرنج انگشتان انگشتان ناخنک  
 کف دست ذکر حشفه خضیتین رجل عقب کعبه کعبه عجز  
 کف بند دست کمر کمر پاست پشته شتالک ران زانو سرین



حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعْدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَفَّانَ

دارچینی مستنیل مصطفیٰ السعدی نیکو فر بنفیسہ فرحیس ضعیفہ  
 دارچینی مستنیل مصطفیٰ السعدی نیکو فر بنفیسہ فرحیس ضعیفہ

يَا سَمِيْعُ صَلِّ خَالِيَهُ اَقِيُوْنَ مَجُوْنَ خَلِّ لِيْ اَرْوَمُ صَلِّ سَمْعِيْ

سمن ایضا مشک خوشبوی است ایضا ایضا شیر کبر است ایضا شیر مجوه اب تراویده است

راہِ حق میں صغیر بزرگ ہیں۔ یوں محمد مصطفیٰ جلیل  
اور حضرت زینب کبریٰؓ کوشتِ فوریہ کمرور لاغور لاغر آرد جہر بی استخوان مغز نہر بی

دَلِيلُ يَقْطِينٍ وَلَقَدْ أَتَىٰ جَزْءُ بَقْتِ خَرَسَرٍ جَلِيلٍ صَدَحَ بِقَلِّ

وَأَسْ دَرِخْتَلَهُ رَسْتِیْ نَسْتِ عِنْدِ تَرَبِ قَرْنِ شَعْرِیْ خُودِ اَقْلَامِ شَبَلِیْ بِسْمِ سُبْحِ سَبْخِ تَرْتَرِ

حسن تعلم نصف چہارت نصف نوبت در چہارتیں یحیٰی و عیسیٰ  
ترتیب چو در سبزه و بر گدنا بیاز لیسین سو نشیب بوی خوشی نام گل ہند

وَرَدَ قَصَبٌ كَرَاهِيٌّ كَرَاهِيٌّ زَرَاهِيٌّ زَرَاهِيٌّ زَرَاهِيٌّ

فصل سیم کے چند سرچ شدہ مفید بیج سرخ بیج سفید لندم بیج کالی رور

ایضا: اَلُوْجَاارَا مَعْرَبْ مَرْزُوجُوْشْ فَوْجِیْ اَزْ فَوْجِ گَنْدَمِ پَیْنِیْهْ کَا اَوَسْ اَزْدَنْ نَخُوْدِ سِنْدِیْ سِیَا اِیْ اِیْضَا

لَوِیَا مَا شِئْتُ مُسْتَلَدًا حَنْ شَعِیْرٍ وَفَرْقِیْ نَحَالَ عَجِیْنٍ نَفْعًا یَنْ خَبِرَ

عَلَيْكُمْ مِثْمَاءُ النَّفْسِ الْبَارِي حَاطَ حُظْمُ غَلَسُوا تَوَسَّرَ كَفَرِشِ

آب و هوا سرد است، آب را به جوشانید و بپزید.

چلبان علس سٹک لوز جوز رہبان خوج سفر خل فلاح طبع

حَارِثَةُ أُمِّ مَرْثَدَةَ نَفْسًا تَقَعُ قَوْلُهُ لَيْسَ بِهَا شَيْءٌ

تره داندنگ سولف تخم خرا و جگر برن مرد ضعیف زمین نی بارک

سند و شکر از اجل اطرحد و دستون یار بچگون عت نانی فسق  
برای بازرسیده نامی در دیوار کربلا بنام دهره و نام در حقی سده شهر ایضا انگیز انچه بسته

ثانی از حج بنیت و قضاء مستفاد عصف خاکه غسل و فصل

نام کیا ہے نہم کیا ہے گل لار

بدراسمها بعض اسمها من الاسماء

در درگاه ما ہمارے بعض چہرے ہاں از اسلحا و سواہی آن







لَوْلَوْ زُرَيْحُ الْمَدِينِ أَحْرُفُ رُخَامٍ بِرَأْسِ كَرَانٍ فَيَرْفَعُ

بِأَقْوَمِ مَكَانٍ عَقِيقَ زَمْرَدٍ زَبَرْدِ يَلُورِ لَيْسَمِ ذَهَبِ فَضْءِ

یا قوت ایضا مردار و سنگ و سرخ سنگ سبز نفسی از فردو ایضا "بہ حیوہ" سیم

میں زردی آہن      انزیر      ایضا      سیاب      محاسن صحر حدیثا کما حدیثا

کبریت سریر سلفہ حقیقہ ظنفسا فراش جولہ ربیع خریف

[illegible][illegible]

سید و قیام حیدر اذیم جگر صدع خرق طین و رب مره  
 فردوسی کردن عورت ریکه حسن دوست بچه چرخه ناک جهان و خوشی سوره خفت ارجل نزدیکی

طبل قیوس ریاب کو بیٹا روتے شفع تغیر صوت سوت صبا

مَدَامَ اَصْلًا وَاصْلًا شَيْءٌ مَتَّاحٌ صَدِيقٌ شَبَابٌ

شام بخواب. شب باراد کردن شبانگاه ما جادو جادوگر کودکی جوانی

حواله شتيون صبي ظهر عصر سنه شهر اسبوع يوم الجمعة

يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ الْاِحَدِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ يَوْمَ الْاَلْتِنَا يَوْمَ الْارْبَعَاءِ يَوْمَ الْخَمِيسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

روز شنبه	روز یکشنبه	روز دوشنبه	روز سه شنبه	روز چهارشنبه
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴

لکھنؤ محمد صفر بن محمد الاول (بیع الاخر جمادی الاولیٰ)

جمادی الاخرہ حجب شعبان رمضان شوال ذی قعدہ ذی الحجہ

فمنها من كان في الدنيا

فصل در ذکر معانی پیشه های مشهوره  
 معانی مشهوره  
 اوساندا اشکود خوشه سبزه

منجہ رمال شاعر ساحر و اعظم کاتب مجلد چہارم سقا

[illegible][illegible]



وثمانین اربعه وثمانین خمسة وثمانین ستة وثمانین سبعة  
 هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت

وثمانین ثمانية وثمانین تسعة وثمانین وثمانین وتسعين احد وتسعين  
 هشتاد و هشت هشتاد و نه هشتاد و ده هشتاد و یازده

اثنین وتسعين ثلثة وتسعين اربعة وتسعين خمسة وتسعين ستة  
 نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

وتسعين سبعة وتسعين ثمانية وتسعين تسعة وتسعين مائة  
 نود و هشت نود و نه نود و ده نود و یازده نود و هجده نود و تسع

ذكر بعض الفوائد العجيلة الدنية للاعتقاد به  
 فکر بعضی فائده معلوم دینی اعتقادی

يا سيدي محمد بن عبد الله  
 ای سرور من چه معنی سلام می ده

تصدیق بالقلب يا مولانا السعيد لمن يقال والشقي لمن يقال  
 ای سرور من چه معنی سلام می ده از آن که درین میزان و عمل کردن درست و نادره و ایمان

السعيد من يموت على الاسلام والشقي من يموت على الكفر  
 ای صاحب من که می میرد بر اسلام و ای صاحب من که می میرد بر کفر

الطاعة والمعاصي مآرات على ذلك يا حبيبي ما معنى النشر  
 سجدات و نمازها و گناهان و گناهات بر آن که ای دوست من چه معنی نشر

والمبعث والحشر معني البعث والنشر واحد وهو الخروج من  
 و بخت و حشر است چه معنی بخت و نشر است و آن برآمدن از

القبور والحشر سوق الناس للحشر يا سيدي اولياء من هم  
 قبرها و حشر را از آن آدمی براسه حساب پس ای سرور من اولیا که هستند آنجا چه اولیا

هم العلماء يا مولانا اي شيء قال النبي صلى الله عليه وسلم في حق العلماء  
 آنجا عالمان اند پس ای سرور من چه فرمود نبی مصطفی صلی الله علیه و سلم در حق عالمان چه

قال النبي صلى الله عليه وسلم في حقهم العلماء ورثة  
 فرمود نبی صلی الله علیه و سلم در حقشان آنجا عالمان و ارثان

الانبياء وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اراد  
 پیغمبران اند و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر که قصد

النظر الى مجالس الانبياء فلينظر الى مجالس العلماء  
 نظر کند سوسه بهر آنکه زخمیران پس بنشیند سوسه بهر مجالس عالمان و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم من ار علما فكانما زارني ومن صافني فلما  
 فكلما صافني قال النبي صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه العالم عبادة  
 والنظر الى الكعبة عبادة والنظر الى المصحف عبادة والجلوس بين  
 يديك العبادة والاكل مع عبادة وقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 من خذ من علمي سبعة ايام فقد خلد الله سبعة الف سنة واعطاه من  
 الف شهيد وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن من يجز  
 بموت عالم الا اعطاه الله ثواب الف عالم وشهيد وقال صلى  
 الله عليه وسلم يوم واحد مع العالم الذي يعلم الناس افضل  
 تعلم ياد الله العلم لي علم الناس اعطى ثواب سبعين صديق وقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 من لم يظلم العباد فانه يظلم نفسه فذكر في قوله غريزه  
 له الكتب السماوية التي انزلت على الانبياء كما على حاج ازلت واربعه  
 شيت ستون وصحفا ابراهيم ثلثون وصحفا موسى قبل التوراة عشر والثلاثون  
 والافجيل والابور والفرقان من سبل سيدك من انزل القرآن على النبي  
 صلى الله عليه وسلم ج انزل عليه في رمضان ليلة القدر بسبع و  
 مئة الف آية

فان  
 من خذ من علمي  
 سبعة ايام  
 فقد خلد الله  
 سبعة الف سنة  
 واعطاه من  
 الف شهيد  
 وقال النبي  
 صلى الله عليه  
 وسلم ما من مؤمن  
 من يجز  
 بموت عالم  
 الا اعطاه الله  
 ثواب الف عالم  
 وشهيد وقال صلى  
 الله عليه وسلم  
 يوم واحد مع  
 العالم الذي يعلم  
 الناس افضل  
 تعلم ياد الله  
 العلم لي علم  
 الناس اعطى  
 ثواب سبعين  
 صديق وقال النبي  
 صلى الله عليه وسلم  
 من لم يظلم  
 العباد فانه  
 يظلم نفسه  
 فذكر في قوله  
 غريزه

نبي صلى الله عليه وسلم هرگز زیادت کرد عالمی را پس که زیادت کرد مراد و مت گرفت عالم  
 فكلما صافني قال النبي صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه العالم عبادة  
 والنظر الى الكعبة عبادة والنظر الى المصحف عبادة والجلوس بين  
 يديك العبادة والاكل مع عبادة وقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 من خذ من علمي سبعة ايام فقد خلد الله سبعة الف سنة واعطاه من  
 الف شهيد وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن من يجز  
 بموت عالم الا اعطاه الله ثواب الف عالم وشهيد وقال صلى  
 الله عليه وسلم يوم واحد مع العالم الذي يعلم الناس افضل  
 تعلم ياد الله العلم لي علم الناس اعطى ثواب سبعين صديق وقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 من لم يظلم العباد فانه يظلم نفسه فذكر في قوله غريزه  
 له الكتب السماوية التي انزلت على الانبياء كما على حاج ازلت واربعه  
 شيت ستون وصحفا ابراهيم ثلثون وصحفا موسى قبل التوراة عشر والثلاثون  
 والافجيل والابور والفرقان من سبل سيدك من انزل القرآن على النبي  
 صلى الله عليه وسلم ج انزل عليه في رمضان ليلة القدر بسبع و  
 مئة الف آية

وعشرين منه وانزل من اللوح المحفوظ حمداً واحداً الى السماء الدنيا فوسيت  
 بحمده انزل كرده شد از لوح محفوظ همه كيهان كه سوى آسمان دنيا در پست  
 الغرة وانزل على النبي صلى الله عليه وسلم منجى بحسب الوقائع في بيته وعشرين  
 العزت و فرود آورده شد بر نبي صلى الله عليه وسلم ياره باره موافق حالاً در چند بستان  
 سنتين مولانا ومتى انزلت صحفاً ابراهيم **انزلت اول ليلة من**  
 سال س اى مالک د کوزه آورده شد صحيفه اى ابراهيم ج نازل كرده شد نخستين شبان  
 رمضان والثورثة لبيت من رمضان والنجيل لثلاثة وعشرين  
 رمضان و تويرت بر ششم از رمضان و النجيل بر بستان و سوم  
 من رمضان والربو ثمان عشرين رمضان والاولى عدم الحصر  
 از رمضان و زبور بر اى هجدهم از رمضان و بهتر است نه كردن در  
 كتاب السماوية لى يا شيخنا ومعنى هذه الكتب كما فى ابي  
 كاهن آسمان س اى بزرگ يا معنى اين كتابها همه در کدام  
 شىء معانيها كلها فى القرآن ومعنى القرآن فى الفاتحة ومعانى الفاتحة  
 چيز است چ معنيها آن همه در قرآن است و معنيها قرآن در سورة فاتحه است و معنيها سورة فاتحه در  
 البسملة ومعانى البسملة فى يا حيا ومعانى الباء فى النقطة ومعنى ذلك  
 بسم الله الرحمن الرحيم معنيها بسم الله در باد آن است و معنيها بار در نقطه است و معنى آن اينكه  
 ان ذاية تعالى نقطت الوجود المشتمل منها كل موجود **سواي شىء**  
 بركه الوجود آن نقطه است كه در گيرد است آزان هر موجود س و کدام چيزيان  
 انزل على النبي صلى الله عليه وسلم اولاً من القرآن **انزل عليه اولا ابا سمى**  
 كرده شد بر نبي صلى الله عليه وسلم نخستين الاقران ج نازل كرده شد بر نخستين سورة اقران  
 ربك الذي خلق لى **سواي شىء انزل اخرج** انزل عليه اليوم مكنك  
 ربك الذنت خلق س و کدام چيز نازل كرده شد اخرج نازل كرده شد بهر اليوم امروزه  
 لكم من كرم وانتم عليكم نعمة ورضيت لكم  
 كرده شد بر اى شما دى نى تمام كردم بر شما نعمت خودم و پسند كردم براى شما  
 الاسلام ديناً لى يا سيد و كرم عدد سور قران العظيم  
 اسلام را دين س لى سهار س و چند است شمار سورته اى قران بزرگ  
 ج عددها مائة واربع عشر سورة **س و كرم عدد كلمات القرآن**  
 ج شمار آن يكصد و چهارده سورة است س مكره امه چند شمار كلمات قرآن ج  
 عددها سبعمائة الف واربعاً وستين وثلاثون كلمة **س و كرم عدد آيات القرآن** ج عدد  
 شمار آن هفتاد هزار و چهارصد و شصت و سه لفظ س و چند است شمار آيات قرآن ج عدد

تفسير  
 تفسير  
 تفسير

تفسير  
 تفسير  
 تفسير



ابن بصره وضعاً وطلا کذا لک و ذلک وهو قبل دخول الجنة و طلبة کتب  
در بیان بصروه و صفاته است و در ازی آن مثل آن باکم لقمان و آن پیش در آمدن بهشت و بر و آنچه در آن  
الکثر من نجوم السماء من ذلک یشر منه جیش من طالع الله و سوله  
بیشتر از ستاره های آسمان است و گویست آن که نوشته اند و چون نوشتند از او هر کفران برود خدا و رسول او را  
واجب که و اصحابه رضوان و ثلاث نبیاء احواض کذلک و ورح فی الحدیث الشریف  
و دوست آن آل او و اصحاب او و در حدیث برای پیغمبران و طایفه اند مثل آن و وارد شد و در حدیث بزرگ کسی سر او را  
الصراط ما هو ج یا ولدی الصراط جسود قد علی من جهنم مرد کال و لو و ان  
صراط چیست است ای فرزند من صراط می است کشیده بر پشت جهنم است بر پیشانیان و پیشانیان  
و هو اذق من الشجرة و احد من السیف من هل تمکن رفیة الله فی الجنة  
و آن با یک تر است از نو و تیر تر است از شمشیر کسی و آنجا نماندند و دیدن خدا و بهشت  
ج نعم تحصل الرویه للمسلمین بلا حجة لقوله تعا و حوید و صراطاً صریحاً الی ربها  
ج بلی حاصل خواهد شد و دیدار مسلمانان را بدون طرف بفرمودن آن برتر بسیار روان روز نماند و اندک  
ناظره و الکفار و تحصل الرویه لهم لقوله تعا کلا انهم عن یومئذ لمحجوبون  
بنده و کافران حاصل نخواهد شد و دیدار برای آنها برای فرمودن آن برتر چنین نیست بر روی آنها از رب خود و از رب  
سواخی و کیف یبرهن و الکفر من علی الصراط ج یا عجبی فی الصراط طریق  
کسی ای برادر من و چگونه گذرند مسلمانان و کافران بر صراط ج ای دوست من در صراط دور راه است  
المسلمون یرون علی عینه و یدخلون الجنة و الکفار یرون علی ساقیه طریق  
مسلمانان گذرند بر است آن و در آیند بخت و کافران گذرند بر چوب آن و در آن است  
الی طباق من نضید خلوقها من کیف یکون من الناس علی الصراط ج یکون من و من  
سوی دیگر است چشم در آیند آن را کس و چگونه خواهد شد گذشتن آدمی بر صراط ج خواه گذشتن تنها  
مختلفاً بعضهم عن مثل المبرق و المریح و الطیر و بعضهم عن حمار و بعضهم  
از گاو زنگ بعضی آنها گذرند مانند و در خش و باد و درنده و بعضی آنها گذرند و درنده و بعضی آنها  
یمر علی وجهه س یا والد کیف صوره الصراط ج یا ولد طوله ثلاث الف سنه  
بر روی او می بر من و چگونه است صوره صراط ج ای فرزند من در ازی آن سه هزار سال است ای راه سه هزار سال  
صعوه و الف استواء و الف هو طوله کذا  
هزار مایل می و نه هزار مایل و هزار فرسود آمدن و شکل آن  
علی الصراط اذ ج یستعلی و الا خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله  
بر صراط نخستین ج خواه گذشت بر و نخستین (تمامی پیغمبران محمد بر گزیده صلی الله علیه و سلم و است  
ثم عیسی ائمه ثم موسی ائمه ثم نبیاء نبیاً حتی یکون اخرهم نوح ثم نقیته الانبیاء  
پس از آن عیسی و است او پس از آن موسی و است او پس از آن که یک تا خواهد بود تمامی آنها نوح بر نقیته

فصل  
در بیان  
چون و از  
در صراط



بن جلیل یزید بغداد مات رضی الله عندهما احد ابوعین وثمانین  
بهر خنبل وارد بغداد مرو راضی شود خدا از دوران شهر و در و صد و بیست و یک سال  
وهو تلجید الشافعی اتفاقا فیجاب اعتقاد هم وانهم علی الحق من تکلم علیهم  
او شافعی است اتفاق پس واجب است اعتقاد آنها والایه ازان بر حق اند و هر که بخیر  
یسوع عمر و یخاف علی سوا الحائمه نعوذ بالله من ذلک و کذلک یجاب اعتقاد  
بر آنها به بدیهه بسوزان موشه نشود و ترش کرده شود بر ویدی اینجا می پناه بنوا هم بخیر ازان و همچنین واجب می شود اعتقاد  
لخیریه فی کل الصفا والتابعین وانهم علی الحق رضی الله عنهم اجمعین یسیر  
بهر ترش در شان هر صحابی و هر طایفه البتة و شان بر راه راست اند راضی شود خدا از ازان بر هر مس ایست  
مولانا معی الستة و الی عرج احلم ان الستة طریق البیضاء الله علیه و الی عرج  
ای مولانا معی ستی است و جماعت است ج بد آنکه هر کلمه می گفت راه نبی صلی الله علیه و آله و سلم و جماعت  
طریق الصفا و رضی الله عنهم اجمعین یسیر انھی لم یکن فی انفسک یا حیدری فی  
طریق اصحاب راضی شود از ازان بر هر مس ای برادر هم چو امی سیه یکنی نیست هیچ ای طاعت من  
اعرف فی النفس فی سیر الله فی النفس بان تنظر الی اعمالک حسنما و قبح ما  
الیز من فی غایب محاسبه نفس من ای فرزند من محاسبه نفس من محاسبه نفس که نگاه کنی موسی کار است و خنبل  
تو القیبه و تفعل المیله یسیر شیخی فکف الوصل الی الطریق ذلک الوصل الی  
و ترش می باین چه که گذار می بدو کنی نیک صوف ای بزرگ من چه جلد است رسیدن بطریق آن ج رسیدن تا آن  
ذلک بان تحاسبک حتی تخرج المکتبة لک ان تبول لک اعمالک بان تحاسبها کل یوم  
باین طریقت که حساب کنی نفس خود را تا آنکه آرام گیرند فرشته نامی نویدگان برای کارهای تو این طریقت حساب کنی  
لیست تو کل یوم کل شمس کل وقت و یوم یسیر مولانا و اما الفائدة فی کل ذلک الفایده  
هر روز و شب پس ازان هر چه پس ازان هر روز و شب پس ای خطای ما چه فایده آید در هر آن چه فایده  
فی ذلک بان تجعل الله علی قوفک للطاعة و تستغفر من السیئات یسیر سیر  
در آن بدین طریقت که حساب کنی خدا را بر توفیق او بر بی عبادت و آمرزش خودی و او را از بدیهه پس ای سرور من  
الطریق الا سهل فی محاسبه النفس یا و لک اسهلها و افضلها و اقربها الی الله  
بهر طریق آسان تر است در حساب کردن نفس ج ای بزرگ من آسان ترش و بزرگ ترش و بزرگ ترش برای  
علی کل فعل قبل الاقدام علی الفعل علیه تفسر حکم الله فی خیر کان او شر لکن  
کارش سبقت کردن بر کار کردن آن بر آن تا اهل شناسی حکم خدا در نیک باشد یا بد باشد تا که گردد  
علیک حسنا لاخره فاما خیر فعلت و اما کاش انکه یسیر انھی الفایده و الی عرج  
حساب آخرت و انعام پس هر چه باشد نیکوئی او را هر چه باشد بد از ازی او را پس ای برادر من چه بدست  
القبح یا صاحبی الفائدة فیما ظهرا ما کتمه العیانی لذلک ما حین امرهم الشرع  
مهر ج ای بار من فایده است ظاهر آن چیز که پوشیده اند و در دنیا هرگاه حکم کرد آنها در دوزخ

در بعضی ادبیت  
نماز بخیران و  
رسولان و دیگر  
بیت و چهار  
نیز از ادبیت  
پس چنین نهی  
در شان اصحاب  
بهر استقامت

در هر روز و شب

در هر روز و شب



بفعل الطاعة كالإيمان وترك المعاصي كالكفر لهما في الله تعالى الملك  
 بگردن فرمان برداری مثل ایمان و گذاشتن کنایان مثل کفر

بأهل الطاعة أو بفضلهم عند الله والافی الحق سبحانه و تعالی و بكل شیء  
 بصاحب عبادت یا رسول الله و شیء آنرا آنرا و گزیده پس حق سبحانه و معبر و نا است بهر چیز

ما كان وما يكون أن لو كان كيف يكون من يأمرك أن تسأل القدر و نعمه و عذابه هو  
 شود آنچه شود بدین طور اگر باشد چگونه باشد پس ای سرور را پر سیدن کور و راحت آن مرتبه آن حکم

خاص واحد و عام یا انی سوال القدر هو عام لكل نسأه مسلما و كافرا  
 است یکی یحیی م ای برادر سوال کور عام است برای هر کس مسلمان باشد

و لم یقبل راسيک و العذاب و النعيم للروح و البدن يكون أم لا یا ولله الحاد  
 در گوگرد شد پس ای سرور از من روح و راحت برای روح تن خواهد خدایان ج ای فرزند من آن برود

و البدن معاس یا مولا ی هل تعد الأجسام و الأعضاء و الاعیان أم لا  
 تن جسم است پس ای مولای من و آیا باز نه آورده و در جسمها و اعضا یا نه

یا ولدی البتة الكل تعدس یا ولدی الجسم و الأعضاء و الاعیان أم لا  
 ای فرزند من ضرور بجز باز آورده شود پس ای پدرم جسم و اعضا و اعیان چه باین طریقی

یا ولدی الجسم هو الجوهر القابل للانقسام و الأقسام أم لا  
 ای فرزند من جسم قایلیم بذات خود است یا نیز نه بخش شدن و اقسام

یا أجساما التي يطول بقاء نوعها كالبياض و السواد و التي لا يطول بقاء  
 جسم است بقی آن است کور از شود یا نه بقی نوع او مثل سفید و سیاهی و آنست که دراز نشود یا نه

نوعها كالعالم و الجبل و العرض ما يقو بغیر من یا انی ما الفرق بین  
 نوع اول او مثل علم و جبل و عرض آنست که قایلیم خود تغییر خود پس ای برادر من چه فرق است بین

و التفرق عرف ذلك جزاء الله خیر الفی بینما ظاهر و هو ان لا طلب  
 و بمنی شناسا کن مرا بان بدله و بهت خدایک ج جوابی میان هر دو پیدا است او و آنست که هر یک از این

ما تقدم له سبب و التفرق طلب ما لم يتقدم له سبب فی الحدیث الشریف  
 چیزی که پیش بر آنی آن سببی بمنی چنین که نه مقدم شد برای او نبی پس حدیث بزرگ

یزال قلب الكبير شابا فی حب اشین حبل دنیا و طویل لامل و طویل  
 می ماند دل بزرگ جوان در محبت و حیرت دنیا و دراز سیاهل دور در لامل

سر لطیفه لانه کول لامل ما تحفی احد بعیشة و لا طمأنينة  
 باریک است زیرا که البته طلال اینست که اگر نباشد ازل لذت با هر یک از خود و نه شاد شود نفس را

نیش عی عن من دنیا و اللذی لا استر سال فیه و عدم الاستعداد  
 از دنیا و لذت که کمتر خود در و نه آماده شدن برای آخرت



بِأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ سَيِّدُ الرَّجَاءِ مَعْنَاهُ يَا أَخِي الرَّجَاءُ هُوَ لَا مَلْغَى

وَعَرَفَ تَعْلُقَ الْقَلْبِ بِمَرْغَبِ حَصُولِهِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مَعَ الْأَخْذِ فِي الْحَصُولِ

و انچه كه علقه كرفتن دلى بجز بسنديد و در اول شدن انچه در زمان آينده همراگرفتن در سبب حصول

ماجد شود از طبع کس ای برادر منشی عجبیت رخ تنی چنین اندر که محبوب و نازدین حاصل می شود

الحصول لكم مع عدم الاخذة بنبينا وهو مذموم واما التمسك فمطلوب لا طمع في الشيء

یستین سهره نگر خنجر و آن بدست  
و لیکن شمشیر آن خراستین چیز است که طبعی نیست

بار آید روزی کیں گا کہ میں اور ایک بیکری کہ گد پیر نے کہ کہ العینۃ باز آئیں مشورۃ شدنی بہت و چیریکہ در و شوار بہت مشفق

لیکے ملا فاج منہ فان حصول المال ممکن لیکن فیہ عسر و ہزل اخراجہ معنی التوا

ج. یا سیدک معناه مقدار من الخ. آو یعلی الله تعالی تفضل باعطائه لمن

[illegible]

شبه من عبادہ فی تطیر اعمالہم الحسنۃ بحض اختارہ من سبائ الخدیجہ  
خواہ از ہند گمان خود در انکار نائے تک او شان یہ قالص اختیار خود سب ایہ اہم مرتبہ

الخلاصہ کہ حج اعلم بان درجہ ثلاثی علیا و وسطی و ادنی فالعلیانی

عج بدان یاسین طور که مرتبه های او سه اند برتر و میان دو فر و تر پس برتر آنست که

عبدالله و حیدر امینت لاکه مراد و یاما بجی جغتو تنیه و الو سخی ان یعل الشواء  
 بنده براخی شهادت در حالیکه تنیه برای فرمان بری حکم او برای بیاشدن بجت سیدگی او و بیان آنست که عمل کنده بر آن

لاخره وادنى ان يعجل الذكر في الدنيا والسلامة من افاتها وماعدا هذه

در بیان و فواید است که عمل کنیز برای گرامی کردن پدر و مادر و نیا و در ست ماندن از افتخاری او و آنچه سوا می این  
ثلث فیه من الریا و ان تفاوت افراد در شیخ ما مع التوفیق و ج

بهشت پس از آن از بهشت اگر کم و بیش باشد یک یک از آن کس ای پسر من چیست معنی نومین در

لأنه مضاء خلق قدرة الطاعة في العبد واما معنى الخذلان فهو خلق

وَلَكِنَّ تَعْنِي كَمَا جِي بِسَمَانِ  
اَوَّلِيْدَا  
اَلْعَدَّةُ عَلَى الْمُعَصِيَةِ وَبِهَا يَمِيزُ مَا لَمْ يَكُنْ فِي لَاهِ الْاَلَاةِ جَرْمَانِ اِذَا سَمِعَ هَاقِ

برافرازان سس ای سوار من و چه راز با است در لایزال باشد ج ای برادر من رازش بسیار

فها ان جميع حرفها حوفيته وليس حرفها اشارة الى الايتان بهامن الحرف

هو الله عز وجل



[illegible]

من المرض اذا اشتد فيخلفونها يا الرعفران واجل الطيب عن ذلك لحكام  
 بعضه مانه كان بطبرستان قوه يقولون لا اله الا الله وحده لا شريك له و  
 بعض اوشان اينكه البته بود در طبرستان گروهي گويند لا اله الا الله و محمد لا فريك له و اقراره  
 يقرون محمد صلى الله عليه و الرساله و حصل بينهما فتنة فغني يوم شديدا  
 كنهه بر آ محمد صلى الله عليه و سلم بر رسالت و حاصل شد خود رايش در روزي سخت  
 ظهرت سبحانه شديدا البياض قطفت تنشاج و خلتها بين الخافقين  
 نمودارش ابري نهايت سفيد پس آغاز كرد كه پديد ميشود تا اينكه گرفت در ميان مشرق و  
 احالت ما بين السماء و البلاد فلما كان وقت الزوال ظهر في السحاب و اضر  
 في ميان آرد در آسمان و شب سپيد بگرايد شد وقت نهال ظاهر شد در ابر خط واضح  
 لا اله الا الله محمد رسول الله فلم تزل كذلك الى وقت العصر فنادى كل من كان في  
 و اسلم اكثر من كان في البعد من اليهود و النصارى و ذكر كرد بعض ابردم و تائيد كنند  
 بيزه من بلاد قرقية بالمرسلين و اتيهم من اهل البين من اهل مكنون  
 در شهري از شهر بركه افرقيه در معرب مردك را در سفيد چشم است او زير نوشته در  
 عرف احمد كتابه ملحت محمد رسول الله قبل الشراء و بحمد الله تعالى كتابه  
 رگ سخن تحرير كن محمد رسول الله گفت شعوي رسم كند شمس خدای برتر در خود  
 لواح لا توارا القدسيه في قواهل السادة الفوقاني شخصها انا و بواس  
 سبب ملكه الا انوار القدسيه في قواهل السادة الفوقاني بر آئینه شخصه ابرو ۱۱ اسير محمد  
 حرو مشبويه فاكل جلاها فزاي مكنو بالخط الاله فوق الحاجين لا اله الا الله  
 گرويند بر يان پس خورد پوست او را پس دير نوشته بخط الهی بر بالاي او ابرو لا اله الا الله  
 محمد رسول الله رساله بالهدى و دين الحق بهيكله من نبيك من عباد الله  
 محمد رسول الله فرستاد خدا ابرو بر نهامي و دين است راه ناهي بآن بر كرا خدا را از سنان  
 اعلام النبوة لم يكن دليل على حق شرع المصطفى صلى الله عليه و سلم الماخذا لكت  
 است اهل نبوت اگر نبودي و الهی بر سر بودن شريعت مصطفی صلي الله عليه و سلم الهی بود و كتاب و نيز  
 عجا اظهر وجدنا بيطة صفراء عليها خطوط شمس لا بيض خلقه و من خطوط  
 گروهي آمده است البته آنها و خند خيزند در دهرش نهاي برگنده بجزر سفيد از روی سپيد پس در خط  
 كتبت بالعربي في جنبها الله في الاخر اجملا لا شك في عالم بالخط و انه و جلا  
 كنه نوشته گروهي بر پهلويش افشود و ديگر احمد شير نكند در و داغ بخط الهی باليه حال است كتابه

فان  
در سال هفت یانه یکصد و هشتاد و نه انگور در دو کس خط فاین برنگ سبزه محمد  
المقنع بکله لون المشددة الى المتبع لانا نبياء وكان آخره قول ابن مرفوق يقال  
سفن است بربرون تشد بر کرده شد یعنی بر آید بر پیغمبران پس بود آخر آنها گفت بر مرفوق گفته میشود  
ان ما اکره ویکلادی انکانت صوت علی کل کتب هذا اللفظ فایم اول را سه و  
الکما و جناح و المیم کج و الدال رجلا ه قیل ولا یدخل النار من یستحق دخولها  
حار باروی او و بر سرین او و وال دو پای او گفته شد و زیاده پیش بر کمرزد  
احادثا الله منها الا مسح الصورة کما لصورة اللفظ الثالثة قیل انه ورد  
بناه و در بار اخذ از آن مکرر بیل کرده شده صوت برای بزرگی صورت لفظ سوم گفته شد  
الی مصر نصرانی من الفریخ سائل متحنا للمسلمین قال معی شیعة فان ادلتها  
حال اینست که اندسوی مصر نصرانی از نوک چنان از پیش نشان بر سر مسلمانان گفت من شکست یل بر سریت  
اسلمت فحقه که مجلس الکاملت وراس العلماء اذال الشیخ غیر الدین ابن  
شما از اسلام آوردیم پس نو شد بر او مجلس کامل و مردار عالمان بهینا شیخ  
عبد السلام فقال له النصرانی هل لا فضل عندکم المتفوع علی او الخلف  
فقال الشیخ غیر الدین المتفوع فقال انصرم هذا تفقنا نحن و انتم حل فوة علی و الخلف  
بر گفت شیخ که الدین اگر بر و اتفاق است پس گفت نصرانی بر الدین اتفاق کردیم  
فی محمد فیلر فانه علی فضل من محمد صلی الله علیه و ان تتبعوه فیکال ان الشیخ  
و شاکل بر سر لاری می آید بنویسند آینه حال اینست که علی بن ابی طالب از وی پرسید و ای محمد با بر سریت  
احظ و سائلنا من اول النفا و الی اخره حتى اجمع المجلس اضطرب اهل قریع الشیخ  
در سخن شد و فایمیش از ابتدای و در ناظم  
راسخ فقال ای عیسی اقلنی الذی قال لبوا اسرائیل و مبشر رسول یاتی من بعدی  
در جواب این گفت کلام عیسی حکم ده مرا که گفت بر این اسرائیل خوشخبری دهنده چیست و ای عیسی ای نبی  
احمل ثما و الدن توافی علی نبوت و یدلر من ان نیتع فاما قال و تو من بلجد الدن شرا  
که اتفاق است بر نبوت و از اول آید را الیک و ای اویم و بنویسند که فرمود و ایان آی با احمد که بشارت او عیسی با و  
ان کنت یحق عیسی اخر یقول ذلک فممن لا یؤمن به ولا یوافق علیه فاقام الحجة  
درستی که قصه عیسی که گفت ان قول پس با و در زمانت کن بر آن پس با و در  
غیر الدین و اسلام انصرم انما یسقط ید الف قیة  
غوا و در اسلام و نصرانی آخرت در بر حق بخدا در ار کرد دست در و شی

فی سنة سبع و تسع ثمان مائة حجة عن فیما خط با رع ملون اسود محمد  
در سال هفت یانه یکصد و هشتاد و نه انگور در دو کس خط فاین برنگ سبزه محمد  
المقنع بکله لون المشددة الى المتبع لانا نبياء وكان آخره قول ابن مرفوق يقال  
سفن است بربرون تشد بر کرده شد یعنی بر آید بر پیغمبران پس بود آخر آنها گفت بر مرفوق گفته میشود  
ان ما اکره ویکلادی انکانت صوت علی کل کتب هذا اللفظ فایم اول را سه و  
الکما و جناح و المیم کج و الدال رجلا ه قیل ولا یدخل النار من یستحق دخولها  
حار باروی او و بر سرین او و وال دو پای او گفته شد و زیاده پیش بر کمرزد  
احادثا الله منها الا مسح الصورة کما لصورة اللفظ الثالثة قیل انه ورد  
بناه و در بار اخذ از آن مکرر بیل کرده شده صوت برای بزرگی صورت لفظ سوم گفته شد  
الی مصر نصرانی من الفریخ سائل متحنا للمسلمین قال معی شیعة فان ادلتها  
حال اینست که اندسوی مصر نصرانی از نوک چنان از پیش نشان بر سر مسلمانان گفت من شکست یل بر سریت  
اسلمت فحقه که مجلس الکاملت وراس العلماء اذال الشیخ غیر الدین ابن  
شما از اسلام آوردیم پس نو شد بر او مجلس کامل و مردار عالمان بهینا شیخ  
عبد السلام فقال له النصرانی هل لا فضل عندکم المتفوع علی او الخلف  
فقال الشیخ غیر الدین المتفوع فقال انصرم هذا تفقنا نحن و انتم حل فوة علی و الخلف  
بر گفت شیخ که الدین اگر بر و اتفاق است پس گفت نصرانی بر الدین اتفاق کردیم  
فی محمد فیلر فانه علی فضل من محمد صلی الله علیه و ان تتبعوه فیکال ان الشیخ  
و شاکل بر سر لاری می آید بنویسند آینه حال اینست که علی بن ابی طالب از وی پرسید و ای محمد با بر سریت  
احظ و سائلنا من اول النفا و الی اخره حتى اجمع المجلس اضطرب اهل قریع الشیخ  
در سخن شد و فایمیش از ابتدای و در ناظم  
راسخ فقال ای عیسی اقلنی الذی قال لبوا اسرائیل و مبشر رسول یاتی من بعدی  
در جواب این گفت کلام عیسی حکم ده مرا که گفت بر این اسرائیل خوشخبری دهنده چیست و ای عیسی ای نبی  
احمل ثما و الدن توافی علی نبوت و یدلر من ان نیتع فاما قال و تو من بلجد الدن شرا  
که اتفاق است بر نبوت و از اول آید را الیک و ای اویم و بنویسند که فرمود و ایان آی با احمد که بشارت او عیسی با و  
ان کنت یحق عیسی اخر یقول ذلک فممن لا یؤمن به ولا یوافق علیه فاقام الحجة  
درستی که قصه عیسی که گفت ان قول پس با و در زمانت کن بر آن پس با و در  
غیر الدین و اسلام انصرم انما یسقط ید الف قیة  
غوا و در اسلام و نصرانی آخرت در بر حق بخدا در ار کرد دست در و شی

و لا افتقار و جئت اليك بحمل الذل و لا منكاد و وقفت باله

و آدم سویت علی سبهای خواری و شکستگی و استادم بر در

توسلتي بالاحباب فاجسؤالي و لا تخ امانی و السامع

در بر وقت و هر زمان محبوب دمن اگر آن قصه کردی پذیرای را البته نمی آید

و لو ما نشئت اعطالما اطلقت المقال فاجت دعانا الله

و اگر نخواستی بخشدن بر آنچه نمی گذارستی گفتن را ایس قبول کن دعای ما را خدا یا

اقرضنا من خشيتك ما تحول بيننا وبين معصيتك و مر

نست کن برای ما از خوف خود آنقدر که حاصل و مانع شود میان ما و معصیت تو و از

طاعتك ما تبلغنا به جنتك و من اليقين ما تهون عليه

نرمان بر داری تو آنقدر که برای ما بماند بهشت خود را و از یقین آنقدر که آسان شود باو بر ما

مصابيب الدنيا اللهم اننا نسئلك من خير فاسئلك من

دنيا خدا یا البته ما سوال میکنم از نیکیهای دنیا که سوال کردی از

يديننا محمد صلي الله عليه وسلم و نعوذ بك من شدة

بیگیری ما محمد صلی الله علیه و سلم و پناه میجویم به تو از شدت

استعاذك بنبينا محمد صلي الله عليه وسلم و نسئلك

که پناه خواست از نبی ما محمد صلی الله علیه و سلم و از تو

اللهم اننا نسئلك العفو و العافية و المعافاة اللداء

خدا یا ... ما از تو میخواستیم بخشش و آرام و در گذر و ایگو

في الدين و الدنيا و الاخرة

در دین و دین جهان و آخرت جهان

ربا

سرمه گله اختصاصی باید کرد	یک کار ازین دو کار میباید کرد
یا تن برضا و سبب باید داد	یا قطع نظر زایر میباید کرد